



گزارش اروپا

بخش پایانی

در شماره قبل اشاره کرده بودیم که جوانان ایرانی مقیم اروپا با تمام سختی‌های مهاجرت، پناهندگی، غربت، بی‌کاری، اضطراب و تشویش‌های درونی، قلبشان برای وطنشان می‌تپد. وقتی با آن‌ها رو به رو می‌شوی و از وطن می‌گویی، روحشان به سمت وطن پرواز می‌کند. بی‌درنگ به فکر خاطرات کم‌رنگ، پررنگ، زشت، زیبا، کوچک و بزرگ می‌افتند و اگر متوجه شوند که می‌خواهی چیزی از آن‌ها در نشریه‌ات بنویسی، هزاران حرف و صداها داستان برای گفتن دارند. حیف که اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی روزنامه‌نگاری در وطن ما اجازه نمی‌دهد که هرازگاهی یکی از نشریات مستقل گزارش‌گر و یا خبرنگاری را برای تهیه مطلب به خارج از مرزهای ایران بفرستد و گزارش تهیه کند. اگر چنین شود، صداها و هزاران مطلب نو، جالب، شگفت‌انگیز، استثنایی و انحصاری که از زبان این جوانان بیان می‌شود، می‌تواند راه‌گشای بسیاری از مشکلات بی‌شمار داخلی و خارجی گردد.

اگر پای صحبت این جوانان بنشینید و بتوانید اطمینان آن‌ها را جلب کنید که هیچ منظوری ندارید، مأمور نیستید، مطلب گفته شده آن‌ها برایشان ایجاد درد سر نمی‌کند و خلاصه بگیر و ببندی در کار نیست، آن وقت متوجه می‌شوید که عشق به وطن و آرزوی آبادانی و امنیت و استقلال و عدالت اجتماعی برای سرزمینشان در تک‌تک وازگان آن‌ها موج می‌زند. افسوس می‌خورم که چرا اداره، سازمان و یا تشکیلات منسجم، مستقل و بی‌طرفی نیست که پای صحبت این‌ها بنشیند، به درد دل آن‌ها گوش فرا دهد و برای مشکلات نه‌چندان غیرممکنشان، چاره‌اندیشی نماید. دنیایی حرف و حدیث و

داستان و مطلب در صحبت‌های جوانان خارج از وطن هست که توجه به آن برای هر دولت مرد ملی‌گرا و وطن‌دوستی از یک سو چاره‌ناپذیر و الزامی و از سوی دیگر راه‌گشا و ارزشمند است.

جوانان ایرانی با موسیقی ایرانی در دیار غربت

در بین این چند صد نفری که من دیدم، آدم غیر دانشگاهی و غیر متخصص یافت نمی‌شود. تمام دختران و پسران جوان و تا مرز ۳۰-۳۵ سالگی در رشته‌های مختلف دانشگاهی از لیسانس تا دکترا درس خوانده بودند. بیش‌تر از ۹۰٪ آن‌ها ذوق و شوق بازگشت به ایران و خدمت به سرزمینشان را داشتند، اما آشکارا ابراز می‌داشتند که می‌ترسند به ایران بیایند، زیرا به آن‌ها گفته شده است که در ایران بی‌کاری بی‌داد می‌کند و امنیت شغلی و اجتماعی نیست و آزادانه نمی‌توانند ابراز عقیده نمایند. باید بین آن‌ها باشی تا صمیمت آن‌ها را به چشم ببینی و باور کنی! علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تعدادی از این برویجه‌های صمیمی دور هم جمع شده‌اند، گروه‌های هنری تشکیل داده‌اند، کلاس موسیقی، نقاشی و هنری گذاشته‌اند. در سالن‌های عمومی و ارزان و تقریباً رایگانی که مقامات دولتی شهرهای مختلف در اختیارشان قرار داده‌اند، مجالس سخنرانی، گفت‌وگو، موسیقی و نمایشگاه‌های مختلف هنری تشکیل می‌دهند. دختران و پسران جوان از خوردن و خوراک خود می‌زنند و هر کسی به اندازه توان خود کمکی کم و یا زیاد به صندوق هزینه‌ها می‌کند و از پول‌های جمع‌آوری شده مخارج این جلسات را می‌پردازند. بسیاری می‌پرسیدند آیا در کشور خودمان چنین امکانات رایگانی و چنین فضایی وجود دارد که ما فعالیت هنری

داشته باشیم؟ من پاسخی نداشتم که بدهم و با سکوت زمان را سپری کردم!

در بین این جوانان کم‌سن و سال و گاهی میان سال افرادی هستند که از هنرهای زیادی اطلاع دارند و بعضی از آن‌ها به ویژه در رشته‌ی موسیقی سازهای زیادی را به علاقه‌مندان موسیقی ایرانی آموزش می‌دهند. این جوانان با اجرای قطعات مختلف موسیقی سنتی و ملی درگیر جدالی درونی با خود هستند که متأسفانه هیچ کس فریادشان را نمی‌شنود. زخمی بر روح خویش احساس می‌کنند که درمانش را نمی‌یابند.

برای گرامی داشت این احساسات پاک و گران‌قدر و برگزاری چنین فستیوال‌های هنری باید دست این جوانان را صمیمانه فشرود و به احساسات وطن‌پرستانه‌ی آن‌ها تبریک گفت و برایشان نه یک بار بلکه هزاران بار هورا کشید و کف زد که نام ایران و ایرانی و هنر و فکر و فرهنگ سرزمین باستانی‌اشان را در دیار غربت و در بوق‌های تبلیغاتی غرب به گوش جهانیان می‌رسانند.

این جوانان با اجرای کارهای هنری می‌خواهند فریاد بزنند که وجود دارند، اما فریادشان به گوش کسی نمی‌رسد. زخمی بر روح آن‌ها هست که درمان نمی‌شود و قربانیانی که کسی به سوگشان نمی‌نشیند. درگیر و دار این جدال سخت برای زندگی، جوانانی هستند که به اتفاق خانواده‌هایشان به اروپا مهاجرت کرده‌اند. خانواده‌هایی که با فرهنگ و هنر شرقی و گاه شدیداً اسلامی شکل گرفته‌اند. عده‌ای به میل و تعدادی به اجبار در دنیای غرب ساکن شده‌اند. سیمین متین فارغ‌التحصیل از دانشسرای هنر در رشته‌ی باله، نقاشی و موسیقی، فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای دراماتیک در رشته‌ی کارگردانی و بازی‌گری یکی از این مهاجران

تحصیل کرده است. او در طی سال‌های اقامتش در آلمان بیش از این که روی صحنه برود به نوشتن و عکاسی مشغول بوده است و حاصل آن شرکت در چندین نمایشگاه گروهی و بین المللی است. دانش آموخته گانی مانند «سیمین» نه تنها ارتباط بین جوانان را گسترش می‌دهند، بلکه باعث ارتباط فرهنگ ایرانی با غرب نیز می‌شوند.

سیمین متین در کارهایش توجه خاصی به تاثیر مسایل اجتماعی در روابط خانوادگی و به ویژه از جوانان در خانواده دارد. از سیمین متین به خاطر ارتباطش به جوانان و حل مشکلات آنان و برقراری پل احساسی بین والدین و نوجوانان باید بسیار سپاس گزار بود. سیمین در نظر دارد با توسعه‌ی روابط احساسی و انسانی با جوانان سراسرگیتی، این پل ارتباطی را همگانی‌تر کند و ملت‌های مختلف را با فرهنگ ایرانی آشنا نماید.

و اما در مورد مکانی که جوانان ایرانی در آن جمع می‌شوند و به فرهنگ‌سرا مشهور شده است:

فرهنگ‌سرا نامی است که بچه‌های ایرانی به سالن «هایزش - پش - هاووس» داده‌اند که در نزدیکی شهر لود، ویکز - هافن و در همسایگی شهر مشهور هایدل برگ قرار گرفته است.

در فضایی بسیار بزرگ و سراسر و زیبا و در محیطی بسیار گرم و دوستانه، این فرهنگ سرا سیزبان سومین اردوی موسیقی ایرانیان مقیم اروپا می‌باشد. در داخل سالن، فرهنگ ایرانی، ساز ایرانی، آواز ایرانی، گفت‌وگوهای ایرانی و فضای ایرانی، نمایان‌گر یک گردهم‌آیی ایرانی است. از یک گوشه صدای تار و از گوشه‌ی دیگر صدای تنبک و از گوشه‌ای صدای دف می‌آید. یک نفر با صدای گرم، آواز بنان را زمزمه می‌کند، و در گوشه‌ی دیگر سالن شعر مرضیه خوانده می‌شود. از هر گوشه و کنار بوی دوستی و صمیمیت ایرانی به گوش می‌رسد. وقتی وارد سالن شدم اصلاً احساس غریبی نکردم، انگار در مملکت خودمان بودم.

در این اردوی چهار روزه و در این شهر کوچک آلمان بارها نام ایران را غیر ایرانیان شنیدند و به تماشای هنرهای ایرانی آمدند و برای این جوانان و سرزمین مقدسشان کف زدند و هورا کشیدند و برخی تازه فهمیدند سرزمین ایران را آن گونه که رسانه‌های غرب معرفی کرده‌اند، نیست. ارزش کار این جوانان بی ادعا از آفرین و تحسین گذشته است. در هیاهوی میهمانان، حضور فردی مسن در گوشه‌ای از سالن در حالی که در جایی خلوت و دور از دیگران نشسته بود، نظرم را جلب کرد. نزدیک او شدم و با سلام از وی خواهش کردم چند دقیقه‌ای از وقت او را بگیرم. با روی خوش من را به نشستن دعوت کرد. از وی خواستم راجع به این اردو و برنامه‌های آن برایم حرف بزنند. صحبت‌های خود را این طور شروع کرد:

این اردو به منظور آشنایی افراد با یکدیگر تشکیل شده است. بیش‌تر افرادی که در کار موسیقی ایرانی تازه کار هستند و تازه کار موسیقی را شروع کرده‌اند و می‌خواهند با موسیقی‌دانان بزرگ آشنا شوند و یا شاگردان این موسیقی‌دانان هستند و می‌خواهند به عنوان هنر جو کارشان تکمیل شود در این اردو شرکت می‌کنند. گروه‌های شرکت کننده در این اردو کسانی هستند که سازهایی مانند: تار، سه تار، سنتور، عود، کمانچه، تنبک و دف می‌نوازند و گروه‌های آواز و گرنیز در کنارشان هم‌کاری می‌کنند. هدف اصلی این اردو آگاهی از سازهای مختلف و پیشرفت این سازها و آشنایی افراد از سازهای مختلف ایرانی است. این اردو سالی یک بار تشکیل می‌شود و این سومین اردوی موسیقی با این حال و هوا است که تا کنون برگزار شده است. سال گذشته در شهر هامبورگ و سال قبل‌تر از آن در شهری نزدیک هایدلبرگ و امسال در این شهر برگزار می‌شود.

س: در این اردو فقط ایرانی‌ها شرکت دارند؟
ج: خیر از هلند، تعدادی هلندی و از آلمان، تعدادی آلمانی نیز در این اردو شرکت دارند

س: در این اردو فقط افرادی شرکت می‌کنند که ساز می‌نوازند؟ ج: خیر، افراد علاقه‌مند به موسیقی ایرانی و افرادی نیز که ساز ایرانی می‌زنند در این اردو شرکت می‌کنند و بسیاری نیز از راه‌های دور و نزدیک برای تماشای ما می‌آیند.
س: آیا خانم‌ها نیز ساز ایرانی می‌نوازند؟ ج: بله، حتماً. به زودی با آن‌ها آشنا خواهید شد.

هنوز گفت و گوی ما دو نفر تمام نشده بود که احساس کردم می‌خواهد جایی برود. وقتی پرسیدم کار دارید گفت: بله باید برای تمرین بروم. پرسیدم کارتان چیست و چه تمرینی دارید؟ گفت، آواز می‌خوانم. س: آیا در برنامه‌ی امشب آواز می‌خوانید؟ ج: بله س: ممکن است بگویید چه طور با این گروه آشنا شدید و ممکن است اسم خودتان را بگویید؟ ج: بله من محسن کیان‌وش هستم و کار اصلی من بازرگانی است، ولی به آواز ایرانی علاقه‌ی زیادی دارم. شبی در یک میهمانی با آقای مجید درخشانی آشنا شدم. مجید به من گفت، جنس صدای من خیلی خوب است و باید بیش‌تر تمرین کنم. برنامه‌ای که در اشتوتکارت به مناسبت بزرگ داشت حافظ و مولانا داشتم آواز خواندم، مجید صدای مرا خیلی پسندید و بعد از صحبت‌هایی که با او داشتم از من خواست که در برنامه‌های ایشان شرکت کنم. با توجه به گرفتاری زیاد شغلی، ولی به خاطر عشق به وطن و علاقه مندی به آواز ایرانی، مدت سه سال است که با این گروه هم‌کاری می‌کنم و در این اردو شرکت می‌کنم و ایشان از من همیشه دعوت می‌کنند که به این اردو بیایم و آواز بخوانم. س: صحبتی در مورد این اردو ندارید؟ ج: از مجید درخشانی بسیار ممنون هستم که با زحمات خودشان این اردو را اداره می‌کنند. این جشنواره حالت تشویق برای موسیقی‌دانان جوان و تازه‌کار دارد و برای کسانی که دستشان از همه چیز دور است فرصت بسیار خوبی است.

س: شما آواز را چه گونه یاد گرفتید؟ ج: من آواز را در جوانی در ایران آموختم. وقتی خیلی



جوان بودم کلاس آواز می‌رفتم، پیش استاد امیر قاسمی در ایران آواز یاد گرفتم.

س: مجید درخشانی را چه قدر می‌شناسید ج: ایشان آدم بسیار فعال و علاقه‌مند به سازهای ایرانی هستند. ایشان با وقت کمی که دارند سعی می‌کنند به کسانی که مایل هستند ساز ایرانی یاد بگیرند کمک کنند و با کارهای خودشان باعث تشویق آنان می‌شوند. همین قدر بس که ایشان ماهی یک‌بار به هلند می‌روند و به چند نفر تار می‌آموزند. و یا این که به کُن می‌روند و هشت ساعت در راه هستند که فقط به (۶) شش نفر درس تار بدهند که خرج رفت و آمد ایشان هم تأمین نمی‌شود. پس از خداحافظی از این ایرانی هنرمند به سراغ یکی دیگر از هم‌وطنانم رفتم.

س: ممکن است خودتان را معرفی کنید؟ ج: من امید نجفی هستم و پرستار بیمارستانی در هایدل برگ آلمان می‌باشم. با خیلی از ایرانی‌ها تماس دارم و به خاطر علاقه‌ام به ساز ایرانی در این اردو شرکت کردم. س: آیا با خانواده‌تان در هایدل برگ زندگی می‌کنید؟ ج: بله من با همسر ایرانی‌ام و دو فرزندم در اینجا زندگی می‌کنیم.

س: ممکن است شرایط شرکت در این اردو را بیان کنید؟ ج: این اردو از چهارشنبه شروع شده و یک شب به پایان می‌رسد. در این چهار روز ما اصلاً نخوابیدیم و سعی کردیم بیش‌ترین استفاده را از این محیط ببریم و تمرین کنیم. ورودی به این محل برای هر نفر با صبحانه - نهار - شام و خوابیدن ۶۲ یورو است. بدون خوابیدن در شب با شام ۱۲ یورو است.

س: شما از زندگی در این‌جا راحت هستید ج: بله. احساس آرامش می‌کنم.

ساعت ۶ بعد از ظهر به صرف شام دعوت شدیم. میز شام بسیار مختصر و ساده بود. از میزهای شام آن‌چنانی ایرانی و غذاهای گوناگون خبری نبود. شام در یک محیط بسیار دوستانه صرف شد. اعلام شد که در ساعت ۷ برنامه‌ی هنری با برنامه‌ریزی قبلی اجرا خواهد شد.

هنرمندان ایرانی مقیم خارج از ایران با نواختن سازهایی چون تار، دف، نی، تنبک، فلوت، سه تار و آواز اصیل ایرانی به همراهی مجید درخشانی چنان درخشیدند که اشک شوق به چشمان همه سرازیر شده بود. این دوستان هنرمند در چهار روز اردوی موسیقی چنان با یکدیگر انس پیدا کردند که انگار سال‌های سال در کنار یکدیگر تمرین کرده‌اند. در حین گذشتن از راهرو فرهنگ‌سرا به شخصی برخوردیم که به دو دفی که اطرافش بود خیره شده بود. نزدیک شدم و سلام کردم. خود را چنین معرفی کرد. من سعید خطیرمهر هستم و از هلند آمده‌ام س: چه چیز شما را به این اردو کشاند؟ ج: عشق به ایران و علاقه‌ام به موسیقی ایرانی. س: با این گروه چه‌گونه آشنا شدید؟ ج: از طریق آموزشگاه موسیقی شمس در هلند توسط مجید درخشانی س: سال گذشته نیز در این اردو شرکت کردید؟ ج: بله س: ممکن است از خودتان بیش‌تر بگویید ج: یازده سال است در هلند زندگی می‌کنم. با وجود تمام فرهنگ‌ها و سنت‌ها نتوانستم خودم را عوض کنم. در این مدت نتوانستم خودم را با اروپا تطبیق بدهم. من یک مسافر هستم و باید برگردم. باید به اصل خودم برگردم.

اصل به اصل بر می‌گردد. من دلم می‌خواهد به اصل خودم برگردم. رسیدن به مراحل عالی انسانیت آرزو و هدف من است. رسیدن به مراحل عالی انسانیت، از عالی به تعالی و از تعالی به متعالی. این آن چیزی است که من در آرزوی هستم و به عنوان مثال اگر از قمر الملوک وزیری حنجره‌اش را بگیرند باز قمر باقی می‌ماند و اگر از درویش خان‌ها تارشان را بگیرند باز هم درویش خان‌ها خواهند بود.

این آقا با چنان خلوص نیتی صحبت می‌کرد و آن چنان با عشقی عمیق راجع به ایران حرف می‌زد که اشک از چشمان انسان جاری می‌شد و انسان را به این فکر و می‌داشت که هر کس که از ایران دور است ایران را فراموش نکرده، بلکه مانعی وجود دارد که نمی‌تواند به وطن باز

گردد. باید دید این مانع چه‌گونه است و چه طور باید از سر راه برداشته شود.

آقای سعید خطیرمهر من را با شخص دیگری آشنا کردند که نامشان دکتر سیدمجید حسینی زاده است. بعد از آشنایی سوالات خود را چنین آغاز کردم. س: انگیزه شما جهت شرکت در این گردهم‌آیی چیست؟ ج: زمینه‌ی فرهنگی دارد. پیش از این‌ها علت جمع شدن بچه‌ها در یک اجتماع جنبه‌ی سیاسی داشت، ولی در حال حاضر موضوع سیاست کم رنگ شده و زمینه‌های فرهنگی، به ویژه موسیقی جای آن حرف‌ها را گرفته است. زبان مشترک انسان‌ها احساس است و این احساس مشترک، هویت از دست رفته را باز می‌گرداند. من فکر می‌کنم وقتی در این گونه سینه‌ها هستم در خانه‌ی خودم هستم. جنبه‌ی احساسی و فرهنگی عنصر بسیار بالایی است و آن احساس گم کرده را در این فستیوال و سینه‌ها پیدا می‌کنم.

س: آقای دکتر چرا به این‌جا آمدید؟ ج: من بخاطر کار پژوهش به این‌جا آمدم. س: ساکن کجا هستید؟ ج: من ساکن هلند هستم و با خانواده‌ام در آن‌جا زندگی می‌کنم.

س: مگر در ایران نمی‌توانستید کار پژوهشی بکنید؟ ج: چرا می‌توانستم، ولی کار من پژوهش در مورد آب‌های زیرزمینی است. پروژه‌های پژوهشی بین‌المللی و کنفرانس در ایران الویت ندارد. آرزوی من این است که دانشمند باشم، ولی در ایران این فرصت به من داده نشده است. به همین دلیل دوست ندارم در ایران باشم. س: آیا از زندگی خودتان و کارتان در دیار غربت راضی هستید؟ ج: در مجموع یاد گرفتم و پذیرفتم که ارزش زندگی را بفهمم و یک چیزی از آن بسازم. در ایران التماس و گریه و زاری نکردم در این‌جا هم گریه زاری نمی‌کنم. سعی می‌کنم محیط را همان‌طوری که هست بپذیرم و از جنبه‌های مثبت و مفید آن استفاده کنم. در هر کجای دنیا که باشد می‌توانید جنبه‌های مثبت زندگی را بچسبید و از آن لذت ببرید. البته در صورتی می‌تواند جنبه‌ی مثبت کار



تأثیر گذار باشد که بتوانی آن کاری را که دوست داری در همان کشور انجام دهی. س: ممکن است در مورد تحصیلات خودتان توضیح دهید. ج: من دکترای راه و ساختمان از دانشگاه وینستون آمریکا دارم. س: از کمبودهای خودتان در خارج از کشور می‌توانید صحبت کنید ج: یکی از بزرگ‌ترین کمبودهایی که ما در خارج از کشور داریم، مسئله فرهنگی و هویت ملی ما است. در محیطی زندگی می‌کنیم که ریشه‌های ما از فرهنگ ایران آب می‌خورد، ولی ما احساس خفگی و تشنگی می‌کنیم. برای ما شرکت در چنین محفل‌هایی مثل رفتن به یک چشمه است. فضای این مجالس مثل فضای اول انقلاب دوستانه و صمیمی است. همه می‌خواهند مفید باشند، ملی متأسفانه دوره این سمینارها بسیار کوتاه مدت است. در این مدت کوتاه سعی می‌شود از تمام قسمت‌های آن استفاده شود. س: آیا شما همیشه در چنین محافلی شرکت می‌کنید؟ ج: وقت من بسیار کم است، ولی برای این برنامه‌ها و این محافل همیشه وقت دارم. در تمام کنسرت‌ها و به ویژه کنسرت‌هایی که از ایران می‌آیند، شرکت می‌کنم. این باعث می‌شود یک رابطه‌ی دایمی بین من و ایران برقرار شود. این سمینارها برای جوانان ارزش بیش‌تری دارد. اگر چه این جوانان دیگر ایرانی نیستند، اما جنبه‌های فکری و فرهنگی ایرانی بودن را می‌توان به آن‌ها منتقل کرد و اگر این کار بشود، خدمت بزرگی شده است. صمیمیتی که بین بچه‌ها دیده می‌شود قابل احترام است. این صمیمیت مخصوص ایرانی‌ها است. وقتی به هم می‌رسند این صمیمیت را به یک دیگر منتقل می‌کنند و این یکی از ویژگی‌های خوب و ممتاز ایرانی‌ها است که ما از مجید درخشانی داریم. او باعث شده است این افراد را دور هم جمع شوند.

همسر ایشان نیز به جمع ما می‌پیوندد. خانم فروز یزدانی همسر دکتر حسنی زاده در ادامه‌ی صحبت همسرشان چنین می‌گوید: هر چه قدر

که از ایران دور باشیم و هر چه قدر در دنیای غرب فرو برویم فکر نمی‌کنم نه ما و نه هیچ ایرانی دیگری وجود داشته باشد که ایران و فرهنگ ایرانی را فراموش کند، حتی برای یک لحظه. من فکر می‌کنم هر چه سنم بالاتر می‌رود، نیازم به ایران و فرهنگ ایران بیش‌تر می‌شود.

با صحبت‌های خانم یزدانی بیش‌تر پی بردم که چه قدر این افراد دلشان برای ایران می‌تپد. اگر این‌طور نبود ۷۰۰ کیلومتر راه (از هلند تا آلمان) را طی نمی‌کردند و چهار روز با ایرانیان دیگر هم صدا نمی‌شدند و نفس‌های گرم یک‌دیگر را حس نمی‌کردند. ۷۰۰ کیلومتر راه، خطرات ناشی از آن و هزینه‌های جانبی آن عاملی نبود که نتواند این ایرانیان شیفته‌ی موسیقی و فرهنگ و زبان و هنر ایران را دور هم جمع نکند. از خانم و آقای دکتر حسن زاده خداحافظی کردم و از آنها قول گرفتم که در صورت آمدن به ایران از مجله‌ی فردوسی دیدن کنند. آقای سعید خطیر مهر در گفت و گوی خود با من از شخصی سخن می‌گفتند که هلندی است و زبان فارسی را به راحتی صحبت می‌کند و قول دادند بعد از پایان قسمت دوم برنامه این فرصت به من داده شود که ایشان را ببینم و از نقطه نظر ایشان آگاه شوم.

ساعت ۱۲ شب قسمت دوم برنامه خاتمه یافت و درب اصلی سالن بسته شد. آقای خطیر مهر را همراه با آقای که می‌گفت هلندی است (Iyan Peter Fan Derkhisen) در سالن تریا ملاقات کردم. به محض دیدن من خودش را چنین معرفی کرد. من یان پیتر فان درخسین هستم که در جمع ایرانی‌ها به من یان می‌گویند. س: شما فارسی را چه‌گونه یاد گرفتید؟ ج: من زبان فارسی را از کتاب کلاس اول و دوستان ایرانی و موزیک ایرانی یاد گرفتم. در ضمن من با گوش کردن به شعر فارسی و ترجمه‌ی آن یاد گرفتم. س: شما چند سال دارید؟ ج: ۲۷ سال س: از چه سنی موسیقی را شروع کردید؟ ج: از سن ۲۰ سالگی در گروه‌های جاز و پاپ، ساکسیفون می‌زدم و

آهنگ‌هایی که می‌ساختم فقط راجع به سکس، مواد مخدر و راک اند رول بود که هیچ کدام مرا راضی نمی‌کرد. چون بسیار سطحی بودند، مرا قانع نمی‌کردند. من باید می‌فهمیدم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم س: موسیقی ایرانی را از چه سنی شروع کردید؟ ج: در سن ۲۷ سالگی.

با یک آقای ایرانی آشنا شدم و یک بیت شعر از حافظ برای من خواند. من عاشق این شعر شدم. وقتی برای من این شعر را خواند از مفهوم آن خیلی خوشم آمد. با فهمیدن این شعر عوض شدم و از او خواستم برایم بیش‌تر شعر بخواند و با این ترتیب با اشعار حافظ آشنا شدم هر چه بیش‌تر می‌خواندم بیش‌تر راضی می‌شدم و با این ترتیب فارسی را از خواندن اشعار حافظ یاد گرفتم و خیلی دلم می‌خواهد که به ایران بیایم و فارسی خودم را تکمیل کنم. س: چگونه می‌توانی به جای ساکسیفون ساز ایرانی بزنی؟ ج: من علاوه بر ساکسیفون، گیتار هم می‌زنم، ولی ساز ایرانی را زمانی شروع کردم که در یک کنسرت که جلال ذالغنون تار میزد با او آشنا شدم. در رخت‌کن با او صحبت کردم و از او سوال کردم چه‌گونه می‌توانم تار یاد بگیرم. ایشان حمید متبسم را که استاد سه تار در هلند هستند به من معرفی کرد. قبل از این که با حمید متبسم آشنا شوم یک سال خودم تار می‌زدم و آهنگ می‌ساختم، ولی وقتی برای آموزش نزد حمید رفتم، فهمیدم که همه را اشتباه می‌زنم و تکنیک را نمی‌دانم. ۵ سال در کنار او آموزش دیدم و از او تکنیک یاد گرفتم. در یک سمینار در هلند با حمید درخشانی آشنا شدم. حال و هوای درخشانی بسیار نزدیک به حال و هوای من بود و من از هر دو استاد درس سه تار می‌گرفتم تا این که کلاس سه تار در هلند تشکیل دادم. س: یعنی شما درس سه تار می‌دهید؟ ج: بله یک گروه هشت نفری در هلند درست کردم که ۷ نفر آن هلندی و یک نفر آن ایرانی است که آواز می‌خواند س: شما چه‌گونه می‌توانید به هلندی‌ها درس سه تار بدهید؟



کرد و آن‌ها را از تنهایی، بی‌کاری و رها شدن در نابه‌سامانی‌های اجتماعی نجات داد!

اگر چه پاسی از نیمه شب گذشته است، ولی من قادر نیستم این جمع جوانان پر شور، وطن پرست و هنرمند را ترک کنم و آنان نیز حاضر نیستند ساعات خود را با خواب و استراحت پر کنند و این فرصت دل‌انگیز را از دست بدهند. عجیب‌تر این که تا چند ساعت دیگر که صبح فرا رسد هر کدام باید به شهرهایی برگردند که در آن جا هیچ صحبتی جز کار و فعالیت و تلاش برای معاش نیست. علاوه بر شهرهای دور و نزدیک آلمان گروهی باید به هلند، گروهی به دانمارک، گروهی به روسیه، عده‌ای به فرانسه، تعدادی به اتریش و گروهی به سایر کشورها بروند. انسان از این همه یک رنگی و صمیمیت و دوستی بین کسانی که فقط در «ریشه» با هم مشترک هستند تعجب می‌کند!

وقتی به یاد «یان» هلندی می‌افتم که وقتی از او پرسیدم چرا به ایران و زبان ایرانی و ساز ایرانی علاقه‌مند شدی، گفت: «در هلند ما همه چیز داریم، ولی یک چیز نداریم. ما در هلند دوست نداریم، ولی در ایران رابطه بین پدر و پسر، رابطه بین استاد و شاگرد و یا رابطه‌ی دوستان، با یک دیگر آن چنان صمیمی است که تصورش برای ما غربی‌ها امکان ندارد.» وقتی از «یان» دور شدم در خلوت خودم پرسیدم، آیا همین طور است که «یان» می‌گوید!! آیا ما به راستی یک دیگر را دوست داریم؟ آیا همان قدر با هم صمیمی هستیم که دیگران فکر می‌کنند!! و صداها پرسش دیگر و گزارش ناتمام من بدرود.



پایان

دوره مغز و اعصاب را می‌گذرانم. س: شما که دانشجوی پزشکی بودید چرا ایران را ترک کردید؟ ج: در آن سال‌ها زندگی در ایران قابل تحمل نبود و تصمیم گرفتم از ایران بیرون بزنم که همین کار را کردم. س: چرا هلند را انتخاب کردید؟ ج: آمدن به هلند راحت تر بود. شما چطور شد به موسیقی ایرانی علاقه‌مند شدید؟ ج: در اثر دوستی با شخصی به نام مارسل که هلندی است و موسیقی‌دان است و به موسیقی ایرانی بسیار علاقه دارد، من هم به موسیقی ایرانی علاقه‌مند شدم. س: آیا به موسیقی پاپ علاقه دارید؟ ج: پاپ کجا موسیقی ایرانی کجا؟ این دو اصلاً قابل مقایسه نیستند.

مجید درخشانی با آمدنشان به هلند و آموزش به ما، ما را به موسیقی ایرانی علاقه‌مند کردند. آقای درخشانی یک نوع موسیقی جدید آورده است. یعنی موسیقی هارمونی را به موسیقی ایرانی آورده است.

طی صحبت‌هایم با خانم نانی که از من قول گرفتند فامیلشان نوشته نشود به این فکر افتادم که چرا جوانان ساکن هلند، آلمان، فرانسه، انگلیس، دانمارک و روسیه به موسیقی اصیل ایرانی روی آورده‌اند و جوانان مقیم ایران و ایرانیان از موسیقی اصیل ایرانی گریزانند و به موسیقی بی‌محتوای غرب پناه برده‌اند؟ آیا وقت آن نرسیده است که صدا و سیما و آن‌هایی که سنگ موسیقی و هویت ایرانی بودن را به سینه می‌زنند به این مقوله بپردازند و با برنامه‌ریزی صحیح و آموزش‌های درست و ایجاد کلاس‌های موسیقی رایگان و اختصاص ساعت اختصاصی آموزش موسیقی در مدرسه‌ها، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها این هنر اصیل را توسعه بخشند؟

آیا هنوز زمان آن فرا نرسیده با تشویق جوانان و قرارداد تسهیلات، راه را برای آن دسته از جوانان علاقه‌مند که از گوشه و کنار شهر به تنهایی یا در جمع، گاهی با ترس و گاهی بدون ترس مشغول یادگیری موسیقی هستند راه را باز

ج: اولین شرط من برای شاگردانم جهت آموزش سه تار، یادگیری زبان فارسی است. هر کس برای ثبت نام به کلاس من بیاید باید فارسی یاد بگیرد تا بتواند سه تار بیاموزد.

س: هدف شما از این کار چیست؟ ج: من تلاش می‌کنم شرق و غرب از یکدیگر یاد بگیرند و به هم نزدیک شوند. انسان‌ها را نمی‌توان از یک‌دیگر جدا کرد. س: هدف شما از شرکت در این اردو چیست؟ ج: من هم با توجه به این که درس سه تار می‌دهم هنوز یک هنر جو - هستم و با شرکت در این اردو از اساتید بزرگ سه تار مثل استاد مجید درخشانی و استاد سماواتی درس می‌آموزم و در این اردو موسیقی می‌نوازم.

س: چه سازهایی در این کنسرت نواختید؟ ج: گیتار - ساکسیفون - سه تار - تار - دف

س: آیا مایل هستید به ایران بیایید؟ ج: آرزوی من دیدن ایران است بعد از دعوت از ایشان و آرزوی این که بتوانم بر ایشان برنامه‌ای در دفتر مجله ترتیب دهم از ایشان خداحافظی کردم. همراهان یان، همسرش و چند دوست هلندی و ایرانی دیگر بودند که با صمیمیت با یک‌دیگر صحبت می‌کردند و تمام مدت خنده از لب‌هایشان دور نمی‌شد. شاد بودن به جای گریه کردن و رقصیدن به جای به سر و سینه زدن یکی از ویژگی‌های بسیار پسنندیده فرهنگ اروپایی است که در شرق و به ویژه در سرزمین ما کم تر دیده می‌شود.

با یکی از همراهان ایرانی «یان» سر صحبت را باز کردم. ایشان خود را نانی معرفی کردند. س: شما در این اردو چه می‌کنید؟ ج: من سه تار می‌زنم و آواز می‌خوانم. س: شما بسیار جوان هستید، در هلند چه می‌کنید؟ ج: ۹ سال قبل از ایران آمدم. سال اول دانشگاه در رشته‌ی پزشکی درس می‌خواندم و چون در ردیف بچه درس خوان‌ها بودم، بعد از یک سال زحمت، زبان هلندی را یاد گرفتم و به هلند آمدم، اقامت گرفتم و وارد دانشگاه هلند شدم. دوره‌ی پزشکی عمومی خودم را تمام کرده‌ام و در حال حاضر